

مصاحبه با فواد طرابلسی استاد علوم سیاسی دانشگاه بیروت در باره اوضاع سوریه

Medico international – برگردان ناهید جعفرپور 

فواد شخصیتی افسانه ای در میان چپ های لبنان است. وی به همراه دیگر فعالین دانشجویی در اوائل سال های ۱۹۷۰ با الهام از ماه مه ۱۹۶۸ بیش از یک سازمان چپ نو در لبنان تاسیس نمود. وی از سال ۱۹۹۷ به تدریس تاریخ و سیاست در دانشگاه بیروت مشغول است. وی بطور مرتب در باره تاریخ عرب، سیاست ها و جنبش های اجتماعی تحقیق نموده و ترجمه های بسیاری پیرامون گرامشی، چگوارا و ادوارد سعید و اسحاق آلمانی علنی نموده است.

پرسش: نگاه یک روشنفکر چپ به اوضاع سوریه چیست؟ خوش بین یا بدبین؟

پاسخ: هیچکدام من در واقع غمگین و عصبانی ام و در مقابل چشم یک فاجعه انسانی در سوریه در حال وقوع است. دیگر موضوع بر سر رژیم سوریه نیست بلکه موضوع بر سر موجودیت کشور سوریه است. با این حال من اعتقاد دارم که انقلاب در سوریه بهترین را برای مردم به ارمغان می آورد و همزمان بدترین رژیم های این منطقه را نشان می دهد.

پرسش: برای شما دلائل این شورش در سوریه چیست؟

پاسخ: ما در حال حاضر شاهد موج دوم انقلاب عرب هستیم. رژیم های خودکامه مدتهای طولانی است که منطقه ما را به لحاظ سیاسی و اقتصادی به نابودی کشانده اند. در سال ۲۰۰۰ بشار اسد بعد از اینکه جانشین پدرش شد، فوراً در بخش مالی و اقتصادی رفرم کرد. دولت رفاه قدیمی که قادر بود بخش های زیادی از جامعه را تامین نماید، تنظیم نئولیبرالی شد. رژیم تلاش نمود رفرم اقتصادی نماید تا توجه ها را از مسئله دمکراسی منحرف سازد. وزیر صنایع اسبق که امروز مشاور نزدیک اسد است و همچنین کمونیست سابق است آنزمان گفته بود: ما مدل چینی را پیروی می کنیم. یعنی رفرم های اقتصادی

بدون آزادی های دمکراتیک. امروز اما ما با فقر گسترده بدون آزادی های سیاسی روبرو هستیم. یکسال پیش حداقل ۲۰ درصد مردم سوریه بیکار بودند. از هر سه خانواده یکی بویژه در مناطق روستائی زیر خط فقر زندگی می کردند.

پرسش: بسیاری از فعالان سوریه در بیروت هشدار به خطر حمله نظامی می دهند. آنها ترس از تخریب کلی جامعه سوریه را دارند.

پاسخ: بله مطمئنا. اما این تنها سطح سیاسی بحث هاست. زمانی که در تظاهرات های سوریه فریاد منطقه ممنوعه هوائی سر داده می شود، دیگر این یک خواست سیاسی نیست بلکه اینجا مردمی که هر روز می توانند بقتل برسند از حق خود برای زنده بودن دفاع می کنند. من این هیجان عمومی در باره تهدید مداخله نظامی خارجی را زیاد درک نمی کنم. پرسش من اینجاست. که چه کسی به واقع مداخله می کند و برای چه چیزی مداخله می کند؟ آمریکائی ها می خواهند که اتحادیه عربی این کار را کند که آنها هم دنبال راه حل سازش در شورای امنیت سازمان ملل هستند. کشورهای محافظه کار عربی هم بویژه عربستان سعودی و امارات متحده عربی همان منطق آمریکا را دنبال می کنند؛ همه آماده اند سر رژیم را قطع کنند اما زیرساختار های رژیم را نگاه دارند و کشوری که تکیه بر ارتش و سیاست نئولیبرالی دارد را برقرار سازند. آنها بدنبال راه حلی یمنی هستند. راه حلی که در آن رئیس جمهور تغییر کند اما دیوان سالاری خشونت همچنان برقرار باشد. اما اسد را نمی توان براحتی برداشت. زیرا که او سوار بر کل سیستم است و اگر او سرنگون شود کل سیستم او هم از هم پاشیده می شود. این عوام فریبی محض است اگر که سعودی ها اپوزیسیون را بنام آزادی مسلح سازند. همین حالا جنگجویان سنی خوب تعلیم داده شده عراقی در سوریه فعالند. همه این گرایش ها نشان از وخیم شدن اوضاع در سوریه است. اما واقعیت این است که اکثریت مردم سوریه جنگ نمی خواهند. حال فرق نمی کند این جنگ از سوی چه کسی باشد. از سوی دیگر هم مردم چیز دیگری بجز رفتن این رژیم را هم نمی خواهند. زمانی که ۴۹ درصد مردم در سوریه مخالف رژیم اسد هستند، اهمیت قدرت حرکت این ۴۹ درصد بیش از آن ۵۱ درصدی است که تنها ادعا دارند اسد می تواند کشور آنها را از بحران نجات دهد. حتی رفرا اندم قانون اساسی در ماه فوریه هم تنها یک بازی بود. زمانی که به افکار عمومی گفته می شود که این رفرا اندوم یک راه حل سیاسی است و در عین حال همواره کسانی را که اعتراض کرده اند می کشند، پس قصد رژیم اسد کاملا آشکار است.

پرسش: در سوریه خارجی ها چه منافعی دارند و بدنبال چه هستند؟

پاسخ: موضوع بر سر جغرافیای سیاسی سوریه و سیاست رژیم است: اتحاد با ایران، دشمنی رسمی با اسرائیل، همکاری با حزب الله لبنان و بعلاوه اینکه سوریه مرزهای شمالی اسرائیل را کنترل می کند.

زمانی که ناظرین اتحادیه عربی وارد این کشور شدند، شدید ترین حملات در جنبش مقاومت صورت می گرفت. زمانی که بمباران های پشت سر هم در حمص صورت گرفت، خانم کلینگتون ادعا کرد که جنگجویان القاعده درون مخالفان سوریه نفوذ کرده اند. بنظر من این دلیلی روشن بود برای عدم اعتماد آمریکا بر علیه شورشیان سوریه. روس ها هم برنامه خود را دارند. آنها هم همچنین برایشان منافع مردم مهم نیست. آنها می خواهند پایگاه های نیروی دریائی شان را در سوریه حفظ کنند و نسبت به سیستم دفاعی موشکی آمریکا در ترکیه بی اعتماد هستند. بحران سوریه برای آنها هم یک آزمون است. آزمون این مسئله که تا چه اندازه در واقعیت هژمونی آمریکا ضعیف است و یک امپراطوری جدید روسیه در آینده چگونه می تواند باشد. رهبریت سوریه از تمامی این فاکتور ها استفاده می کند. بر خلاف سال گذشته ما امروز با یک درگیری بین المللی روبرو هستیم. اسد برای برون رفت از مشکلات داخلی از تهدیدات خارجی بعنوان دلیلی برای عدم وجود اصلاحات استفاده می کند. اپوزیسیون هم ضعیف است و اینکه نمایندگان تبعیدی همانطوری که ادعا می کنند می توانند سخنگوی اکثریت کسانی باشند که در تظاهرات های داخل سوریه جان شان را کف مشتشان دارند، خود قابل سؤال است.

پرسش: آیا منطق اسلحه تهدیدی است و آیا مذهب قدرتش افزون خواهد شد؟

پاسخ: بله. نظامی شدن شدت می گیرد. این هم درست است که با وجود اینکه فعالین از همه مذاهب در جنبش هستند اما اکثریت سنی مذهب می باشند و در مجموع جنبش روحیه ای اسلامی دارد. اما در مرحله نخست این جنبش یک جنبش اجتماعی از تهیدستان است. آنها از مناطق روستائی و مناطق محروم شهری می آیند. وحشیگری و خشونت رژیم پتانسیل رویکرد به خشونت را در میان گروه های رادیکال اسلامی جنبش قوت می بخشد. مذهب داری در هنگام انقلاب مفهومی جدید بخود می گیرد: البته کمتر به این دلیل که مردم سوریه در رابطه با مسئله مذهب محافظه کار شده اند بلکه به این دلیل که آنها بدینطریق می خواهند رژیم خشن و سکولار بعث را رد کنند. دولت با وجود اینکه

رسما از لائیسیته دفاع می کند اما در واقعیت رژیم تعیین ارزش را از مذاهب علوی رئیس جمهور و خانواده اش می گیرد. سوریه از سال ۱۹۷۰ کشوری دیکتاتوری است. کشوری تک حزبی با حاکمی ابدی در صدر حکومت. بنا براین ما باید از صحبت کردن در باره ماهیت سکولار این رژیم صرف نظر کنیم.

پرسش: آیا نسل اعتراضی کنونی رابطه ای با روشنفکران قدیمی " بهار دمشق" سال ۲۰۰۰ دارند؟

پاسخ: نه. در اینجا یک خلع بزرگ سیاسی وجود دارد. تا یکسال پیش هیچ اپوزیسیون واقعی نمی توانست بیانی آزادانه داشته باشد. روشنفکران قدیمی " بهار دمشق" صدائی محدود داشتند و بسیاری از سخنگویان نشان راهی زندانها یا تبعید شدند. با این وجود در سوریه جریانات کمونیستی هر چند ضعیف اما وجود دارند که نمایندگان و سخنگویان آنها غالباً کم و بیش متحدین سیاسی حزب بعث بوده اند. آنها از سوی بسیاری از جوانان فعال رد می شوند. این جوانان عضو احزاب نیستند بلکه سازماندهان خوبی هستند که می دانند چگونه یک تظاهرات سازماندهی می شود و می دانند که چگونه می شود از خود محافظت نمود و دفاع نمود و یکدیگر را کمک کرد. آنها از میان تمامی اقشار جامعه بر می خیزند و از رسانه های جدید خوب استفاده می کنند. حرکت آنها ضد استبدادی است و نمی خواهند دیگر فرمانبردار باشند و هر گونه تمرکز گرائی را رد می کنند. پایگاه آنان احساس و صدای مشترکشان است. کمیته های محلی جدید و نهاد های فرهنگی جدید شکل گرفته است. بسیاری از فعالان زنان می باشند و این خود در سوریه مسئله ای کاملاً جدید است. ما در حال حاضر شاهد یک خیزش خود بخودی استثنائی هستیم. خیزش خود بخودی ای با تمامی ضعف هائی که چنین جنبش هائی با خود همراه دارند. دیگر هیچ سازماندهی هژمونی طلبانه سیاسی وجود ندارد. پیام های اخیر و عکس ها فیلتر نشده اند و در حقیقت فرهنگ جدیدی از کار رسانه ای در حال حرکت است.

پرسش: چگونه باید ما در اروپا و همه چپ ها و همه کسانی که به دلائل درست به نقشه های دخالتگرانه غرب اعتماد ندارند در باره سوریه بیا نیشیم؟

پاسخ: یکی از آخرین و بدترین سنت های چپ هنوز هم این است که همواره عاشق دیکتاتور هاست و گول گفتارهای سکولار آنها را می خورد. زمانی که من سال گذشته در دانشگاه وین تدریس می کردم با

برخی از دوستان چیم غالباً دعواهای سختی داشتم. آنها از قزافی بعنوان بزرگترین فرمیسم یاد می کردند که کشوری سوسیالیستی بنا کرده است و از اسد بعنوان ضد امپریالیست نام می بردند. در حالیکه من اعتقاد دارم چپ ها باید در مرحله نخست با تحولات دمکراتیک همبستگی داشته باشند حتی اگر این جنبش ها خصلتی سکولار نداشته باشند. انسانها تنها خواهان زندگی بهتر و آینده ای بهتر نیستند بلکه آنها همچنین در مقابل این رژیم هیولای مدرن هم شورش می کنند. این مسئله برای مصر، تونس، یمن و اکنون برای سوریه صادق بود و هست. این مبارزه ای رو به جلوست که همچنین در جبهه سکولار ادامه خواهد یافت. به این مفهوم که بر علیه تمامی کسانی که در آینده برمی خیزند تا قدرت را مجدداً قطبی نمایند و خشونت و ستم را در سطوح مذهبی یا فرهنگی جا بیاندازند، مبارزه خواهد کرد.

مصاحبه گر:

Martin Glasenapp

طناب دار بر گلوی دموکراسی!



تقی روزبه

جولیان آسانز مؤسس سایت افشاگر ویکی لیکس در محاصره پلیس لندن است. به رغم اعطای پناهندگی به وی از سوی کشور اکوادور و در مغایرت با کنوانسیون مربوط به حقوق بشرو پناهندگی، پلیس اعلام کرده است او را دستگیر و روانه سوئد (و با احتمال زیاد از آن جا به آمریکا) خواهد کرد. در اینجا یکجا چندین قانون شناخته شده و مصوب توسط خود این دولت، نقض می شود: حق پناهندگی هر شهروند بر اساس قوانین حقوق بشر، قانون منع استرداد توسط کشورهای اروپائی به کشوری که در آنجا خطر اعدام وجود دارد (با توجه به آنکه دولت سوئد حاضر نیست وعده عدم استرداد آسانز به آمریکا را که خواهان آن

است بدهد) و بالأخره قواعد مربوط به مصونیت سفارتخانه ها، بهانه
نقض هم، مثل همه جای جهان استناد به قوانین محلی است که خود در
نقض قواعد جهانی و مصوب کنوانسیون ها، فاقد وجاهت قانونی است.

انحصار اطلاعات، طبقه بندی کردن آن ها و از جمله به عنوان حفاظت از
اسرار و مصالح حکومتی، یکی از مؤلفه های اقتدار و بقاء نظام های
سلطه و سلسه مراتب از یکسو و بی معنا کردن دموکراسی و توان کنشگری
و تصمیم گیری ازسوی شهروندان به مثابه سوژه های آزاد و مختار از
سوی دیگر است. از همین رو طبیعی است که قدرت های بزرگ درهم شکستن
این انحصار را برنتابند و تلاش ورزند که با تنبیه تخطی کننده،
نشان دهند که جهان دارای ارباب است تا دیگر کسی هوس عبور از این خط
قرمزها را به خود راه ندهد. این که هنوز هم، سرنوشت سرباز زندانی
آمریکائی که متهم است بخشی از اطلاعات و یکی لیکس را تأمین کرده
روشن نشده و گفته می شود با غل و زنجیر در زندان نگهداری می
شود، نمونه گویائی ازخشم اربابان جهان نسبت به نادیده گرفتن تقدس
اطلاعات طبقه بندی شده است. اگر به دلخواه قدرت های حاکم باشد،
آنها در بهترین حالت تنها حاضرند، پس از گذشت چهل سال و بطور
گزینشی، گوشه هائی از عملکرد خود را آنهم در برابر نسل های جدید و
فاقد ذهنیت و حساسیت، هم چون اطلاعات مرده و سترون، از صندوق های
طبقه بندی شده بیرون بکشند و البته با هزارمنت و تبلیغات کرکننده
ژست دموکراتیک هم بگیرند. در اینجا ما با مفاهیم مهمی هم چون
اطلاعات مرده و زنده، رابطه انباشت قدرت و ثروت با انباشت و
انحصار اطلاعات، کنش گری، دموکراسی و یا نظارت عمومی بر قدرت و
عملکرد طبقه حاکم و بالأخره با مقوله جریان آزاد و شفاف اطلاعات
مواجهیم. در واقع سلسه مراتبی کردن اطلاعات و سلسه مراتبی کردن
دامنه دسترسی به آن بخشی از کل نظام سلسه مراتبی و بخشی از کشاکش
بین مناسبات عمودی و افقی در میان انسانها است که در پشت منازعات
کنونی جاری بوده و به واقع و یکی لیکس اهمیتی هم چون یک رخداد
تاریخی می دهد.

از همین رو از هر زاویه که بنگریم، دفاع از حق گردش آزاد اطلاعات و
علیه طبقه بندی کردن آنها تحت عنوان اسرار حکومتی و امنیتی و
منافع ملی و نظایر آن و در اصل برای حفظ منافع طبقه حاکم، بخشی از
کارزار مهم مبارزات طبقاتی و رهائی را تشکیل می دهد. اگر اطلاعات
زنده و جاری به یکسان و به موقع در اختیار همه شهروندان قرار گیرد،
بی تردید با فعال شدن آنچه که "ابرقدرت افکار عمومی" خوانده می
شود، دست کنسرن ها و دولت های حامی آنها، همان یک درصدی ها، در

مبادرت به استثمار و جنگ و غارت و تخریب محیط زیست و ارتکاب فجایع دیگر دشوار تر می شود. درحقیقت کارگران و لایه های تهی دست و مدافعان آزادی اطلاعات از جنگ حکومتها و طبقات حاکم، چیزی برای پنهان کردن ندارند.

دفاع از حق پناهندگی جولیان آسانز و مشارکت فعال در کارزار آزادی او، دفاع از حق جریان آزاد اطلاعات و دفاع از دموکراسی و تقویت جنبش ضد سانسوراست. وجود زمینه های مثبت برای دفاع گسترده از حق آزاد گردش اطلاعات در بخشهای بزرگی از مردم جهان و بطور اخص در آمریکای جنوبی و از جمله حمایت اتحادیه آمریکای جنوبی از ویکی لیکس و بنیان گذاران، بعید است اجازه بدهد که آن ها به آسانی آسانز را هم چون لقمه چرب و نرمی از گلوی خود عبوردهند. (*به عنوان مثال، نگاهی به پاسخ های چندصد نفر ایرانی به سؤال سایت بی بی سی فارسی، نشانگر ستایش و حمایت قاطع بیش از 90% آن ها از آسانز و ازگردش آزاد اطلاعات و غیرقانونی بودن اقدام دولت انگلیس است).

حال که پلیس انگلستان و درپشت آن دولت آمریکا به همراه برخی از دولت های دیگر درصدد دستگیری و تنبیه جولیان آسانز به عنوان کسی که خطوط مقدس و قرمز مراکز قدرت جهانی را زیر پا گذاشته است برآمده اند، بی مناسبت ندیدم که یک بار دیگر مروری داشته باشیم بر اهمیت واقعه ویکی لیکس. رویدادی که به عنوان یکی از علائم بالینی تحولات مهمی است که در زیرپوست جامعه جهانی و در دفاع از گردش آزاد اطلاعات بشمار می رود. نوشته زیرتلخیصی است از مطلبی که به عنوان روح زمانه و ویکی لیکس نگاشته شده بود:

روح زمانه و ویکی لیکس

دو جبهه وصف ارائی گسترده از موافقین و مخالفین درمقیاس جهانی پیرامون این رخداد شکل گرفته است. مثل هر رویداد تاریخی دیگر به این دلیل مهم است که حامل تقابل نظم حاکم با روند در حال انکشاف و روبجلوئی است که در زیرپوست تحولات جهانی جریان دارد. جاپای روندهای عام و فراموردی در برخی رخدادها خاص به آن ها اهمیتی نمادین و یکه می دهد. تحولاتی که در ژرفا جاری اند عموماً در رویدادهای ریزو درشت معمولی توجهی را برنمی انگیزند؛ اما برخی رویدادها چنان آن را کانونی می کنند و از ژرفا به سطح می آورند

که به واقعه تاریخی و تأمل برانگیزی تبدیل می شوند. بر همین اساس است که یکی از ژرنالیست های فرانسه آن را رویدادی می داند که تاریخ رسانه ای جهان را به دوران قبل و بعد از ویکی لیکس تقسیم می کند. سرمقاله نویسنده فیگارو آن را آغاز "دیکتاتوری شفافیت" می نامد که قربانیانش صاحبان قدرتمند! دیگری آن را کنارزدن برگ انجیری می داند که پیکر {زشت} نظام حاکم را نمایان می سازد. یک پژوهشگردانشگاه در آمریکا می گوید اگر آمریکا آسانز را محاکمه کند، او را به چه گوارای قرن بیست و یکم تبدیل می کند. روزنامه لیبراسیون از شروع جنگ جهانی نوع جدید، جنگ سایبری، سخن به میان می آورد. در یکسو: انبوه روشنفکرانی قرار می گیرند که در دفاع از چرخش آزاد اطلاعات، مسدود ساختن سایت ویکی لیکس و منابع مالی و دستگیری مدیرمسئول آن را محکوم می کنند و کمیسر حقوق بشر سازمان ملل نگرانی خویش را از سانسور اعلام می کند. سایت ها و مؤسسه های که به نوبه خود آماج تهاجم هکرهای آوانگارد و مدافع جریان آزاد اطلاعات قرار می گیرند، و آن صدهزار وبلاگی که با دریافت کد رمز ویژه پیشاپیش آمادگی خود را برای انتشار این اطلاعات در صورت بلوکه کردن پایگاه اصلی اطلاع رسانی اعلام می دارند. آن ها اعلام می دارند که قفل سانسور را در هم خواهند شکست و اجازه نخواهند داد که جریان آزاد اطلاع رسانی را مختل نماید. کمپین حامیان آزادی اطلاعات به کار می افتد و ترافیک مصنوعی و حملات سایبری به سایت های مخالف ویکی لیکس و مدافع حق پنهان کاری دولتها براه می افتد. انتشار همزمان این اسناد توسط شماری از رسانه ها چون نیویورک تایمز و گاردین و اشپیگل و... با ویکی لیکس علیرغم آنهمه تهدید و خط و نشان کشیدن ها، وحتى علیرغم انتقاد گاردین به ویکی لیکس، حاکی از شکاف گسترده پیرامون این مسأله در اردوی سرمایه است. در سوی مقابل: شاهدیم که دیپلماسی آمریکائی چگونه با راه انداختن جنگ صلیبی علیه انتقال آزاد اخبار و اطلاع رسانی و خفه کردن آن به میدان می آید. هیلاری کلینتون آن را حمله به جامعه جهانی می نامد، رئیس ستاد مشترک ارتش آمریکا تصمیم به انتشار آن اسناد را بسیار خطرناک توصیف می کند. تهدید قضائی و پیگرد قانونی از کمترین تهدیدهاست. خانم سارا پلن، آسانز را تروریست اطلاعاتی می نامد که هم چون بن لادن باید دستگیر و کشته شود! حزب جمهوری خواه لایحه ای را علیه آسانز برای تصویب در سنا فراهم می کند. فشار برای خودسانسوری و اعمال خویشتن داری در افشاء منابع اطلاعاتی و اتهام قربانی کردن منافع ملی آمریکا به اوج می رسد. در متن این واکنش های خشمگینانه و تهاجم سخت نمایندگان رسمی و غیررسمی نظم حاکم، آسانز عنصری تروریست و جنایتکار و خطرناک

نامیده می شود. به خطر انداختن جان نظامیان آمریکائی و غیرنظامیان به عنوان سس تحریک کننده بکرات مورد استفاده واقع می شود. پنتاگون که قبلا اخطار داده بود انتشار اسناد نهایت بی مسئولیتی خواهد بود، پس از انتشار برای بررسی پی آمدهای آن ستاد فوق العاده ای از صد کارمند تشکیل می دهد. همزمان مقامات و کارگزاران ریزو درشت وابسته به دولت آمریکا از این که زدوبندها و اظهارات پشت پرده و مغایر با ژست های علنی اشان، به دلیل بی لیاقتی دستگاه دیپلماسی در حفظ اسرار از پرده بیرون افتاده خشمگین گشته و زبان به شکوه می گشایند. بدیهی است که به توان رازنگهداری ارباب بزرگ جهان و آن چه که در پشت در های بسته دیپلماسی می گذرد، خدشه وارد شده است.

آیا براستی هم چنان که برخی عنوان کرده اند این یک سونامی بود که آب در لانه مورچگان افکند؟ هرچه که بود سران و کارگردانان رسمی و غیررسمی نظم که "آزادبودن" سرلوحه افتخاراتشان را تشکیل می داد، نقاب از چهره برافکندند و با سیمای دیگری به روی صحنه ظاهر شدند. سرانجام فشارهای پیدا و پنهان دولت آمریکا بر سوئد و سربازپرس آن برای بکار انداختن کیفر قضائی به بارنشست. پلیس انترپول وارد صحنه شده و آسانژ در انگلیس خود را به پلیس معرفی کرد و بازداشت گردید، تافلا دشت اول گوشمالی بابت این تمرد خود را بچشد. پرونده سازی و تاخت هم زمان دو پرونده ناهم خوان به یکدیگر، یکی از نوع سیاسی و دیگری از نوع اخلاقی، اعمال فشار به یک نافرمان سیاسی و مدنی باشهره جهانی با اتیکت جرم اخلاقی، هم برای خراب کردن او - در اصل خراب کردن جنبش ضد انحصار اطلاعات - و هم کاستن از افتضاح و رسوائی عالمگیر مقابله با جریان آزاد اطلاعات، برای ما ایرانی ها لاقل ناآشنا نیست. چراکه رنگ و بوئی از برخوردهای مألوف جمهوری اسلامی را بر پیشانی خود دارد. آیا وجود چنین قرابتی شگفت انگیز است؟ هرگز! نظامی که جمهوری اسلامی و بن لادن ها و... را در بطن خود پرورانده و می پروراند، به همان دلیل اگر خود زمانی هم چون نظام ولایت فقیه منافعش در معرض تهدید قرار گیرد، بالقوه واجد همان رذالتی است که تیلورش را به تمامی در جمهوری اسلامی شاهد هستیم.

کانونی شدن مبارزه حول حق دانستن همگانی و حق انحصاری اطلاعات!

به هر صورت با دستگیرشدن آسانز و مسدوکردن سایت و منابع مالی آن، نه فقط اصل ماجرا برغم تلاش برای جنبه های انحرافی دادن به آن فروکش نکره است، بلکه همان طور که طبیعت این رویداد اقتضای کرد، بیش از پیش دو رویکرد فوق کانونی شده است. برگ انجیردموکراسی و حقوق بشرا دعائی سخت ترک برداشته است. البته از دیرباز گشودن دفاتر پنهان معلمات سیاسی و اقتصادی و نظامی دولت ها از خواسته های جریان های واقعا دموکرات و رادیکال و سوسیالیستی بوده است؛ اما آن چه که اکنون تازگی دارد رشد نیروهای مولد و امکانات ارتباطی جوامع نوین است که به چنان حدی رسیده که قادر است در مقیاسی تازه، و البته نه هنوز بطور کامل، آن را به نظام حاکم سرمایه داری تحمیل کند.

مسأله اصلی چون و چرا بر سرارزش اطلاعاتی که منتشر شده نیست، گرچه آن نیز به جای خود مهم است و افشاکننده؛ بلکه درهم شکستن انحصار اطلاعاتی به مثابه بخشی از خصیصه نظم موجود است. بی شک آن چه که انتشار یافته به منزله کوه نوک یخی از بدنه نهان و غول پیکری است که آکنده از زد و بندها و توطئه ها و زمینه سازی برای جنگ افروزی و انجام معاملات پرچرب و چیل و دادن و گرفتن رشوه ها و... با اصحاب قدرت است که جملگی به بهانه حفظ مصالح و منافع ملی و جلوگیری از سوءاستفاده دشمن، به دقت از چشم و گوش شهروندان دور نگه داشته می شود.

دموکراسی و جریان آزاد اطلاعات!

در واقع آنچه که بیش از افشاء 250 هزار سند محرمانه موجب چنین واکنش های خشم آلودی گردید، قبل از این که ناظر به محتوای اطلاعاتی آن باشد، خطر درهم شکستن انحصار اطلاعاتی و طلوع ظهور عصری با ویژگی حق دانستن برای همگان، آن هم در همان لحظه وقوع است. اگر دموکراسی به راستی آن گونه که ادعای کنند به نام مردم و اراده آنها عمل می کند، چرا باید در غیاب آن ها و بی خبر نگه داشتن آن ها تصمیم گیری شود؟ چرا نباید به گونه ای پیش برده شود که امکان مشارکت فعال و به موقع در فرایندهای تصمیم گیری را فراهم سازد؟ بر اساس اطلاعات موجود در آمریکا 800 هزار نفر به فراخور پست و مقام خود، حق دسترسی و برخورداری از این گونه اطلاعات

و اسناد محرمانه را دارند. بهم ریختن موقعیت این "کاست" کارگزار و انتشار آن به وسعت شهروندان جهان، بی گمان عنصری از جنس شکستن را در خود دارد. و اگر به قول فوکو اطلاعات خود قدرت است، و در جهان امروز به ویژه اطلاعات با تولید و زیست آدمیان پیوند تنگاتنگی پیدا کرده است، آنگاه معلوم می شود که انحصار اطلاعاتی یکی از مؤلفه های مهم اقتدار جدا شده از مردم یعنی نیروئی بر فراز مردم و بیگانه و سرکوب گراست. از سوی دیگر اگر قرار باشد تک تک شهروندان بتوانند در همه حوزه های زندگی اجتماعی خود مداخله و مشارکت واقعی داشته باشند، نیاز بدن اجتماعی به آن هم چون نیاز ریه به اکسیژن است. از این رو رابطه زنده و متقابلی بین اطلاعات زنده و کنش های آگاهانه و به موقع، بین مشارکت و مداخله مستقیم با حق دانستن و آگاه شدن، وجود دارد. در این رابطه تمایز بین اطلاعات مرده و اطلاعات زنده و به موقع در ایجاد کنش های آگاهانه و به موقع واجد اهمیت است. دموکراسی و گردش آزاد و به موقع اطلاعات، رابطه تنگاتنگی با هم دارند. با چرخش آزاد اطلاعات البته فریب دادن و مقهور و رام کردن افکار عمومی دشوارتر می گردد و چه بسا وقوع کنش های به موقع و با خصلت بازدارندگی از وقوع بسیاری فجایع جلوگیری کند. اگر بپذیریم که بخشی از سازماندهی توده وار و فاشیستی مدیون استفاده کنترل شده و جهت داده شده و بعضاً نادرست از "اطلاعات" به افکار عمومی و بسیج آن ها تحت عناوین امنیت و منافع ملی و نژاد و برانگیختن احساس خطرهای موهوم و مبالغه شده است، آنگاه به اهمیت درهم شکستن این انحصار و سست شدن پایه های این نوع بهره برداری ها توسط حافظان و بهره مندان نظم حاکم بهتری خواهیم برد.

اگر جریان آزاد اطلاعات فی نفسه در خدمت شکل دادن به کنش های آزاد و آگاهانه است، و اگر اطلاعات خود قدرت است، پس درهم شکستن انحصار آن به معنی بازگشت بخشی از قدرت جدا شده به منشأ اصلی خود است. گرچه این نه همه ماجرا، بلکه تنها یکی از مؤلفه های قدرت است که می تواند به نوبه خود مؤلفه های دیگر قدرت را زیر فشار قرار دهد. از این رو اگر نه هنوز درهم شکستن، که تضعیف یکی از این ستون ها هم چون بازی دومینو می تواند به تضعیف سایر ستون ها بیانجامد. از سوی دیگر اگر قرار است دموکراسی فراگیر و مستقیم و مشارکتی در همه حوزه ها حاکم بر مناسبات انسانها باشد، حق دانستن همگانی بخشی از فروپاشی نظم حاکم و بخشی از سازوکارهای جهان و نظم جایگزین محسوب

نفس واقعه ویکی لیکس به معنی پیشروی یک گام به جلو در این راستاست که صدای شکستن استخوان انحصار اطلاعاتی و انحصار اقتدار استوار بر آن را، گیرم که نه هنوز بطور کامل، بگوش می رساند و یکی از پایگان نظم و قدرت متمرکز و جدا از مردم را مورد چالش قرار می دهد.

البته در مورد ترکیب صف آرائی پیرامون این واقعه باید گفت که جهان موجود و کشمکش های جاری در آن پیچیده تراز یک تصویر خالصا دوقطبی است. اما فرایند جهانی شدن سرمایه در ذات خود نه فقط نقش فرادست و هژمون دولت- ملت برتر آمریکا را به طور خاص به چالش می کشد، نقشی که پروژه نیوکان ها در اتخاذ استراتژی یک جانبه گرائی و ایجاد نظم نوین جهانی استوار بر آن بود، بلکه حتی پروژه چندجانبه گرائی دموکرات ها را که به دنبال حفظ این برتری در سایه بندوبست و همکاری با سایر قدرت های دست دوم به رهبری ابرقدرت آمریکاست، نیز مورد چالش قرار می دهد. از جانب دیگر شکل گیری یک شهروند جهانی با آگاهی و مطالبات جهانی در ورای مرزهای جغرافیای سیاسی دولت-ملتها یکی از نتایج اجتناب ناپذیر روند جهانی شدن است که به تدریج تعلق خاطر به منافع جهانی بشر را ارجح بر منافع دولت- ملت ها و به ویژه دولت-ملت های برتر و دارای امتیازات جهانی می داند. نگاهی به اسناد تاکنون منتشر شده توسط ویکی لیکس روشن می کند که محتوای عمده آن ها علیه دولت آمریکا و دیپلماسی و سیاست های آن مربوط می شود. و این البته عجیب نیست اگر در نظر بگیریم که روند جهانی سازی به شیوه مسلحانه اکنون مدتی است، به ویژه پس از فاجعه 11 سپتامبر، با تلاش برای تحکیم موقعیت ابرقدرتی آمریکا گره خورده و هنوز هم با وجود باصطلاح جایگزین کردن سیاست چندجانبه گرائی به جای یک جانبه گرائی توسط دموکرات ها (گواین که در عرصه اقتصادی حتی بردامنه یک جانبه گرائی افزوده هم شده است)، عقبه های آن در عراق و در با تلاق جنگ 9 ساله افغانستان و وضعیت جنگی در پاکستان و منطقه خاورمیانه و نقاط دیگری از جهان به حیات خویش ادامه می دهد. افشاگری های ویکی لیکس از قضا چه در مورد عراق و چه در مورد افغانستان بیش از همه همین سیاست جهانی سازی مسلحانه برمدار ابرقدرتی آمریکا را نشانه گرفته و از همین رو کمابیش (به صورت تاکتیکی) مورد حمایت ضمنی شماری از قدرت های دیگری قرار گرفته است که خواهان تضعیف فرادستی و اعمال هژمونی دولت آمریکا هستند. بنابراین تضادهای پیچ در پیچ اردوی سرمایه داری نیز به سهم خود بستر مناسبی برای درهم شکستن انحصار اطلاعاتی

فراهم می سازند. بیهوده نیست که لبه تیز افشاگری های ویکی لیکس، بیش از همه نهادهائی هم چون ناتو و پنتاگون و نظایر آن را خشگمین ساخته و به عکس العمل واداشته است که مدعی اند این افشاگری ها جان سربازان و منابع اطلاعاتی و نظایر آن را در مناطق جنگی مورد تهدید قرار داده است.

نتیجه گیری

در زیر پوست جامعه جهانی کشمکش وسیعی در دفاع از نظم مستقر جهانی و علیه آن جریان دارد. در این میان برخی رویدادها این کشمکش ها را به روی صحنه آورده و برش مناسبی از آن چه در اعماق می گذرد به نمایش می گذارد. بی تردید واقعه ویکی لیکس یکی از آن هاست و بطور مشخص برای درهم شکستن انحصار اطلاعاتی مبتنی بر تمرکز و پنهان کاری اطلاعاتی دولتها، چنین انحصاری به مثابه یکی از مؤلفه های مهم ساختارهای متمرکز و مبتنی بر جدائی قدرت و ثروت از مولدین آن و استقرار آن نوع دموکراسی ارشادی و از بالا محسوب می شود که شهروندان را هم چون ابژه ها و ابزارهای مطیع و رأی کشی بکار می گیرد. آن چه که در این نبرد تازگی دارد ظهور امکانات و شکل گیری تدریجی اشکالی از مناسبات اجتماعی است که حق آگاه شدن و کنش بر پایه آن را به مثابه شهروند جهانی و برابر برای همه امکان پذیر می سازد. پدیده ای که حاکی از فرایند پژمردگی اقتدار دولت-ملتها بطور کلی و به چالش طلبیدن نقش دولت ملت برتر آمریکا به طور خاص است. بی تردید نباید عبور از این گردنه ها را ساده و بدون فراز و فرود انگاشت. برعکس چنان که شاهدیم سرمایه در پی وقوع شکافی در ستون انحصار اطلاعاتی و در نظر گرفتن پی آمدهایش بر سایر ستون های اقتدار، احساس خطر کرده و تهاجم تازه و وسیعی را برای ترمیم شکاف مزبور و تداوم انحصار اطلاعاتی و تشدید کنترل بر جریان گردش اطلاعات بکار گرفته است.

با این همه از حق دانستن همه گانی گریزی نیست. این روح تپنده زمانه است. کنشگری آزاد و آگاه و به موقع بدون آن ناممکن است.

02-06-1391 2012-08-23

<http://www.taghi-roozbeh.blogspot.de/>

الوداع شادمانه، راز یک وصیت نامه

مسعود نقره کار



چه رازی در این وصیت نامه نهفته است؟ این شادمانه گی و ستایش شادی، این غرور پسندیده و دلنشین نشانه ی چیست؟ آنهم به هنگام مرگی که می باید اندوه اش همه ی جان و جهان قربانی جوان اش را تسخیر کرده باشد. این نبرد نابرابر میان شادی آفرینی و شادی ستیزی اگر حماسه نیست ، پس چیست؟

پیشگفتار

زمستان سال ۱۳۶۷ مجموعه ای از وصیت نامه های قربانیان دگراندیشی در حکومت اسلامی را با عنوان " اسناد خونین مقاومت- جلد نخست " / "واپسین نامه ها " ، و با نام مستعار " آرش" در شهر فرانکفورت آلمان غربی منتشر کردم . آن روز ها و شب ها ، روزگار ناباوری و اشک و اندوه و کینه بود ، به ویژه برای آنان که عزیزی از دست داده بودند و یا چون من گوشت زیر دندان گرگ هار داشتند و از دور دستی بر آتش . پیشگفتار این مجموعه با سروده ای از " لویی آراگون" در رابطه با نامه ها و وصیت نامه های جانباختگان مقاومت فرانسه، آغاز شده بود : " این نامه های تیرباران شده ها ... نمی دانم آیا کسی هست که بتواند این نامه های تیرباران شده ها را بخواند بی اینکه چشمان اش از اشک لبریز شود ... بی اینکه به اصطلاح حقیر و نارسایی که داریم ، قلب اش در هم فشرده شود... اگر چنین کسی هم هست من از او بی زارم ... " . ومن در آن حال و هوا نوشتم: " اگر قلبی به مهر و انسانیت در سینه باشد ، حتی اگر رنجاب مقدس بر گونه شیار نزند ، اندوهگنانه بر دیواره ی رگها سر می کوبد تا راهی به سینه بیابد ...چه آتشی در اعماق این واژه ها شعله ور است، ارمغان پرومته های واقعی ، گلوآژه های سرخگون و آتشینی که در گذرگاه فراخ زندگی به هیبت سنگفرشی زیبا و پر شکوه در آمده است تا ارا به ی خداوند تکامل سبکبال و باسینه ای گشاده به پیش رود . نگاه کن ! خداوند تکامل ، استوار و نستوه ، و نهیب

زنان در دستی کاسه سر شهیدان که سرشار از نوشداروست ، و در دستی دیگر گلبنی مالمال از گلوازه های عشق به زندگی و انسان، و کینه ای مقدس به " گله های بزرگ ننگین " به پیش می تازد، گلوازهایی که به سرشک و رنجاب مقدس آغشته اند. آری ، این چنین بهایی دارد این اشک ، پس بگذار ببارد...".

نخستین جلد "واپسین نامه ها" نقش اطلاعیه ای برای آغاز طرح گرد آوری وصیت نامه ها بازی می کرد ، اطلاعیه ای که کمک می طلبید تا هرکه و به هر گونه می تواند در پیشبرد و تحقق این طرح یاری ام دهد. در نگاه آن روز و امروز من وصیت نامه ها ، به ویژه وصیت نامه های قربانیان دگراندیشی و جنگ، ارزشی چند گانه داشتند و دارند: ۱- ارزش تاریخی و سیاسی ، به عنوان بخشی از اسناد خونین مقاومت مردم میهنمان در برابر ستمگری و دگراندیشی ستیزی. و نیز برگ هایی از تاریخ جنایتی به نام حکومت اسلامی . ۲- ارزش ادبی ۳- ارزش روانشناسانه در شناخت بیشتر ویژگی های روانی انسان.

طرح گرد آوری و انتشار وصیت نامه ها به دلایل مختلف در آن سال ها عملی نشد. سال ۱۳۸۲ با دوست عزیزم مهدی اصلانی تصمیم گرفتیم گرد آوری و انتشار وصیت نامه ها را ادامه دهیم، که حاصل اش انتشار مجموعه ای از وصیت نامه ها و نامه ها شد با نام : "جنگل شوکران".

وصیت نامه یک "نوع ادبی" مستقل؟

در باره ی اهمیت و ارزش تاریخی و سیاسی وصیت نامه ها ، و نیز اهمیت و ارزش روانشناسانه ی آن ها گفته و نوشته شده است ، آنچه کمتر مورد توجه قرار گرفته بحث و نتیجه گیری در باره ی جایگاه ادبی بخشی از وصیت نامه ها و پذیرش آن ها به عنوان یک قالب و نوع ادبی است .

وصیت نامه ، به جای گذاشتن سفارش ها ، خواست ها و آرزوهای انسانی است که درآستانه ی مرگ قرار می گیرد، و یا می پندارد که مرگ اش نزدیک است. پدیده ی وصیت نامه نویسی به عنوان یادگار و سنتی دیر سال و دیرپا ، برای خودش چرایی ها و چگونگی ها دارد، که کتاب ها و تحلیل های فراوان در باره ی این چرایی ها و چگونگی ها قلمی شده است . در شکل از شفاهی به کتبی ، و در مضمون و محتوی از سفارش ها و توصیه های شخصی و مالی به رهنمود و راهکار های سیاسی و دینی (مذهبی) و فرهنگی و اخلاقی و... کشیده شده است . امروزه صدها وصیت نامه سیاسی ، ایدیولوژیک و فرهنگی و اخلاقی به جا مانده از نام

آوران عرصه های مختلف فعالیت های فردی و اجتماعی، به متن هایی قابل اتکا و ماخذ و مراجع اهل سیاست و مذهب و فرهنگ و اخلاق بدل شده اند. ما نیز در میهنمان از این دست وصیت نامه ها ، به نثر و نظم، داشته و داریم.

در این میانه اما طرح و بحث در باره ی پذیرش وصیت نامه به عنوان یک " قالب یا نوع ادبی مستقل" در میهنمان را می باید از دستاورد های حیات حکومت اعدام و جنگ و مرگ ، یعنی حکومت اسلامی دانست، حکومتی که با کشتار ده ها هزار دگراندیش سیاسی و عقیدتی طی سه دهه، و قربانیان ۸ سال جنگی که در دامن زدن و گسترش اش نقش داشت، انبوهی از وصیت نامه های کتبی (و شفاهی) سیاسی و مذهبی برجای گذاشته است ، تا جایی که امروزه حکومت اسلامی یکی از بزرگترین (شاید هم بزرگ ترین) تولید کننده ی وصیت نامه در جهان محسوب می شود. بسیاری از وصیت نامه های چهره ها، شخصیت ها و رهبران سیاسی و مذهبی و فرهنگی در جهان ، و در میهنمان حتی ، از زوایای مختلف مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته اند، اما تا حد اطلاع من اینکه وصیت نامه به عنوان یک قالب ادبی مستقل یا یک " نوع ادبی " طبقه بندی - معنایی و صوری ، و یا به مثابه پدیده و پدیدار ادبی مطرح و تعریف شود مورد و موضوع بحثی جدی نبوده است. کمیت این وصیت نامه ها و تنوع موجود در پرداخت و ساختار موضوعی و مضمونی ، و ساخت و بافت کلامی آن ها بحث در باره ی ارزش های ادبی وصیت نامه ها را جدی تر کرده است. شاید زمان اش فرا رسیده باشد که اهالی آگاه به جامعه شناسی ادبیات ، تاریخ ادبیات و ادبیات تاریخی ، و نیز نظریه شناسان و نظریه پردازان انواع ادبی آستین بالا بزنند و جایگاه این متون در عرصه ادبیات مشخص کنند. ضرورت این جدی گرفتن را تاثیر گذاری وصیت نامه ها دو چندان می کنند. وصیت نامه ها بر مخاطب ها و خواننده های اش تاثیر گذارند. متن وصیت نامه حس و عاطفه تحریک می کند، به ویژه آنجا که وصیت نامه ی جوانی قربانی دگراندیشی باشد. حتی تصور فضایی که متن نوشته شده است عاطفه های مثبت و منفی بیدار می کند.

شگفت انگیز ترین وصیت نامه

یکی از شگفت انگیز ترین وصیت نامه های قربانیان دگراندیشی در ایران متعلق به یوسف آلیاری (آل یاری) ست، سندی ست در تحقیر مرگ و مرگ آفرین، و اندوه و کینه با گلوآژه ها و گل آوازه ها و تصاویر زندگی و شادی و عشق . واپسین نامه ای عرصه ی نبرد حماسی شادی آفرینی و شادی ستیزی، که در کنار ارزش های تاریخی و سیاسی شاید

جواز ورود واپسین نامه ها به عرصه ی ادبیات به عنوان یک " قالب و نوع ادبی مستقل" باشد.

یوسف آلیاری از رهبران سازمان سیاسی "راه کارگر" بود. او سال ۱۳۲۴ در تبریز در یک خانوادهٔ نسبتاً " مرفه به دنیا آمد، تحصیلات دبستانی و دبیرستانی اش را در تبریز پایان داد. در تهران در دانشگاه ملی، رشته حقوق خواند. او از نزدیک ترین دوستان کرامت دانشیان بود. به دلیل فعالیت های سیاسی در سال ۴۹ هر دو در یکی از روستاهای خوزستان، که دانشیان در آنجا به عنوان سپاهی دانش خدمت می کرد، دستگیر شدند. یوسف به شش ماه زندان محکوم شد و کرامت به یک سال. این دو پس از آزادی، مبارزه ی سیاسی شان را با پیگیری بیشتری از سر گرفتند. بار دیگر در سال ۵۲ دستگیر شدند. این بار یوسف آلیاری به ۶ سال زندان محکوم و کرامت دانشیان اعدام شد. یوسف آلیاری تا انقلاب بهمن در زندان ماند. بعد از انقلاب در مرداد سال ۶۲ دستگیر شد و پس از تحمل یک سال شکنجه، روز ۲۳ مرداد ۶۳ توسط حکومت اسلامی اعدام شد. این متن وصیت نامه ی اوست:

مادر فداکار، خواهران و برادران عزیزم:

آرزومندم همیشه خوش و خرم و شادکام باشید.

این چند خط را بعنوان الوداع شادمانه برایتان می نویسم و با این تقاضا و امید که واقعا مساله مهمی در بین نبوده است.

اول از همه از بچه ها (مطابق معمول) شروع میکنم. کوچولوی هوشنگ و خواهر جانجانی علی!! چطور است! الدوز عروسک و رقاصک چی؟ باز هم مجالس را با رقص خود شاد و سرحال میکنند؟ علی بالا چطور است، لابد تدریس در دانشگاه را پایان رسانده و در فکر اختراع بدیعی است که جایزه نوبل را بگیرد. کورش مهربان چکار میکنند؟ و آیدا و آیلا آیا باز هم با هم سر جنگ و دعوا دارند یا همزیستی مسالمت آمیز کرده اند. نازلی محبوب من چکار میکنند؟ آیا بازم همه را با بلبل زبانی هایش مسحور و مسرور میکنند؟ لیلای قشنگ و دوست داشتنی چطور است و مسعود عاقل و مایه افتخار چی؟ و بالاخره منیژه عزیزم خوبست؟ بچه دار شده است؟ کاش بچه اش را میدیدم. همه شان را از طرف من سلام گرم و (برشته) برسانید. از بزرگترها فاکتور میگیرم و سلام میرسانم به مهناز و فاطمی و سید علی و ملیحه و نیز به فرج و هوشنگ و موسی و نیز به مجید آقا و مینا بیاس محبت هایشان. مادر آرزو داشتم بهت برسم و شادمانت نمایم ولی می بینی که مقدر نشد و میدانی که این

مرگی خود خواسته است. روی همه تان را می بوسم و آرزو دارم با
همدیگر مهربان تر باشید.

بدرود و قربان همگی، یوسف

متن وصیت نامه ی یوسف آلیاری به وصیت نامه های مرسوم و رایج نمی
ماند. این متن، متنی حماسی ست با زبانی ساده و شیوا. حماسه ای که
زره ای اضطراب، بی قراری، هیجان و شعار در سیما و کلام آفریننده
اش نمی توان دید. در این متن واژه های جان دار چنان به دنبال هم
چیده شده اند که فراتراز تصاویر کلامی بدل به رودی از زندگی و
شادی و عشق شده اند، رودی خروشان که می توان موج زندگی و شادی
و عشق را در آن دید و شنید. گویی نام ها و چهره ها در برابرت
نشسته اند. سر و صدا و شیطنت بچه ها را از زبان و دهان واژه ها می
توان شنید، بچه هایی که رقص و شادی شان چنان است که فراموش می
شود در حال خواندن وصیت نامه ی جوانی 38 ساله هستی، جوانی که
گلوآژه های اش در دل حصار تاریک موجودیت ننگین جهل و خرافه و
رذالت می شکفند و به سوی خورشید قد می کشند. برآستی چه رازی در
این متن سرشار از غروری پسندیده و دلنشین نهفته است:

۱- شادمانه گی عنصر اصلی این وصیت نامه است. این شادمانه گی و
ستایش شادی نشانه ی چیست؟ آنهم به هنگام مرگی که می باید اندوه
اش همه ی جان و جهان قربانی جوان اش را تسخیر کرده باشد. این
شادمانه گی اما تحقیر دشمن است، تحقیر حکومتی که قاتل شادی ست.
این شادمانه گی بانگ بلند اعلام نبردی خونین و نابرابر میان شادی
آفرینی و شادی ستیزی ست، و این چیزی جز حماسه، و جانمایه ی
ادبیات حماسی نیست.

۲- عشق به زندگی ای فارغ از کینه با حضور بچه ها یی شاد و شنگول و
رقصان همه جای این وصیت نامه مهر خود زده است، بچه هایی که نشانه
های دوستی و مهربانی و صلح، و نمود و نماد کینه های گذران و
کوتاه عمراند.

۳- عشق به خانواده و مادر اما در این وصیت نامه نوعی از اندوه به
تماشا می گذارد، هنگام که قربانی با "مادر" سخن می گوید و آرزوی
رسیدن به او و شادمان کردن اش دارد، این اندوه فریاد می شود، و"

اندوهی که در ژرفای شاد خویی اوست (لورکا) ” ، پنهان نمی ماند. متن این جا نیز به حماسه نزدیک می شود.

۴- امید به آینده با زبان طنز و شوخ طبعی از عناصر اصلی این متن است . به زیبایی و سادگی می خواهد بگوید امید با مرگ هم به گور نمی رود (شیلر) ... و عشق به زندگی و انسان نیز اینگونه است، عشقی که در حقیقت عذاب است اما محروم بودن از آن مرگ است (شکسپیر)

۵- غریو عظمت ماندگاری در این متن اعلام مرگ خود خواسته ی عاشق زندگی و شادی و عشق است. برای یوسف آلیاری ها تن دادن به ستمگر و ستمگری توقف زندگی ست ، و می داند که ” توقف در زندگی مرگ تدریجی است / افلاطون”. در این وصیت نامه مرگ طعمه ی زندگی و شادی و عشق شده است. و ” زنده ی خوب پس از مرگ ” شادمانه نشان می دهد جان اش : ” از نور و شور و پوییش و رویش سرشته اند”. (شفیعی کدکنی).

mamnun

aali bud... mamnun. man ham chandi pish inja budam va afsuso sad
afsus

بی تابی دولت اسرائیل برای حمله به ایران



تقی روزبه

لحظه شماری می کند! پا برزمین می کوبد! شیهه می کشد! خواهان رهاشدن مهارخویش است این اسب چموش جنگ!. گوئی تکمیل مأموریت نیمه تمام نئوکانها برعهده او گذاشته شده است! آری جنون حمله به ایران و شروع جنگ بدجوری در اسرائیل بالاگرفته است!

ناتانیاهو می گوید ایران هسته ای بزرگترین تهدید برای امنیت اسرائیل است و هر خطر دیگری در برابر آن کوچک است (و بنابراین به ریسکش می آرزد). اسرائیل که خود صدها بمب اتمی در زرادخانه خویش دارد و آن ها را دور از چشم و گوش جهان پنهان ساخته است، به طرز آمرانه ای تکرار می کند که ایران نباید به سلاح هسته ای دست یابد. ادعائی که به باوراو دارد اتفاق می افتد و به نقطه غیرقابل بازگشت خط قرمز می رسد. حتی ادعا می شود رژیم ایران مشغول ساختن و سوارکردن کلاهک هسته ای بر موشک های خود است و در این میان برای ارزیابی ازمیزان خطرهم هیچ منبع موثق تری از منابع اسرائیل وجود ندارد. گرچه خطر واکنش متقابل ایران و پرتاب موشک و کشته شدن تعدادی از شهروندان چه از داخل ایران و چه از سوی حامیان حزب اله اش در لبنان انکار نمی شود، وگرچه علیرغم پیشرفتهای فنی- نظامی در حوزه سپرموشکی، ادعان می شود که نمی توان بر کارائی کامل آن ها اعتماد کرد و لاجرم خطر کشته شدن شمار نامعلومی از شهروندان اسرائیل وجود دارد، اما همه آنها در برابر بزرگ ترین خطرتاریخی پیشاروی امنیت اسرائیل- خطر مسلح شدن حکومت اسلامی به سلاح هسته ای- ناچیز است. در خطری که موجودیت و امنیت اسرائیل را تهدید می کند آنقدر مبالغه می شود و وخامت اوضاع چنان دراماتیزه می شود که حتی از وخامت پیش از جنگ 8 روزه 1967 نیز فراتر می رود! گفته می شود شمارش معکوس شروع شده و ایران در برابر چشم ما در حال دست یافتن به بمب هسته ای است و زمان زیادی برای متوقف کردن آن باقی نمانده است. رادیوها و رسانه های حکومتی پیرامون این خطر و توجیه حمله و شروع جنگ به آماده سازی و بسیج افکار عمومی مشغولند. دستورالعمل های اقتصادی مبنی بر افزایش مالیات ها و قیمت ها و.. برای شرایط جنگی محتمل الوقوع به وزیرداری ابلاغ شده است. افزایش اختیارات فوق العاده نخست وزیر در کابینه نیز مطرح شده است.

در این میان آنچه که بیش از همه دستاویز جنون جنگ طلبی دولت اسرائیل قرار گرفته است، استناد به سندی است که ادعا می شود اخیرا توسط آژانس ملی اطلاعات آمریکا به اوپاما داده شده که حاکی از نظامی بودن برنامه های هسته ای و پیشرفتهای گسترده ایران است. ایهود باراک ضمن افشای وجود چنین سندی مدعی شده است که ارزیابی منابع اطلاعاتی آمریکا و اسرائیل به یکدیگر نزدیک شده اند. با این همه دولت آمریکا در واکنش به ادعاهای اسرائیل و

خطر تسلیح هسته ای ایران ناچار گردیده بیش از یک بار موضع گیری کرده و بگوید که ارزیابی دولت آمریکا هم چنان همان سند ملی قبلی است که طبق آن ایران از سال 2003 ساختن بمب اتمی را کنار گذاشته و هنوز تصمیمی به ساختن آن نگرفته است. در نتیجه خطر فوری و نزدیک نیست و هنوز هم برای دیپلماسی مجال وجود دارد.

بر اساس اطلاعات در زکده به روزنامه های اسرائیلی زمان حمله اوآخرشهریورماه یا مهرماه و پیش از انتخابات آمریکا (16 آبان) بوده و تقریباً قطعی شده است و حتی زمان یک ماهه نیز برای آن پیش بینی شده است! در صورتی که جنگ طلبان بتوانند نظرمساعد و تأیید آمیز آمریکا را به دست بیاورند، دولت اسرائیل در آغاز جنگ تردید نخواهد کرد. درز این اخبار محرمانه توسط مقامات کنونی و پیشین دستگاه های اطلاعاتی و نظامی مخالف حمله یک جانبه انجام شده است که البته به نوبه خود در مقابله با بالارفتن تب جنگ و بسیج افکار عمومی ضد جنگ در داخل و خارج دارای اهمیت است.

معاون وزیر خارجه اسرائیل از چند هفته حیاتی پیش رو در نهائی شدن سرنوشت مذاکرات هسته ای ایران سخن گفته و بر آن است که باید همین امروز شکست این گفت و گوها و پایان تماس های سیاسی را اعلام کنند. در نزد مقامات اسرائیل این مذاکرات جز هدر دادن وقت و خرید فرصت برای جمهوری اسلامی نیست. ناتانیاهو از آمادگی خوب پشت جبهه اسرائیل نظیر پناه گاهها برای مقابله با پی آمدهای حمله متقابل ایران برای مباداهای دور و نزدیک سخن گفته است.

رئیس اسبق موساد می گوید اگر من ایرانی بودم دوازده هفته بعدی را کاملاً نگران بودم...

وقتی از وزیر دفاع- ایهود باراک- راجع به سخنان رئیس پیشین موساد سؤال می شود، می گوید در اظهارات او نکات اساسی وجود دارد. ما به زودی ناگزیر خواهیم شد، تصمیمات دشواری بگیریم.

سویه دیگر

اما تحولات اسرائیل فقط منحصر به تصویر فوق نیست. سویه دیگری

نیز وجود دارد که واجد اهمیت است:

واقعیت آن است که کوبیدن جنون واربرطیل جنگ توسط جنگ طلبان حاکم با شعار "خطر هسته ای شدن ایران از هر خطر دیگری بیشتر است"، تنها یک وجه از تحولات درونی اسرائیل را به نمایش می گذارد. جنبه مهم دیگر آن شکاف بزرگی است که در دستگاه سیاسی و نظامی و امنیتی اسرائیل دهان گشوده است: مخالفت مقامات نظامی و امنیتی و اقتصادی و بسیاری از دولتمردان کنونی و پیشین آن روزافزون و گسترده است. آنها عموماً ریسک حمله را بسیار پردامنه و غیرقابل محاسبه می دانند. بزعم شماری از آنها این مهمترین تصمیم پس از تأسیس اسرائیل از 65 سال بدین سواست و می تواند یک قرن بر تحولات منطقه و اسرائیل تأثیرگذار باشد. بنابراین چنین تصمیمی با داشتن پی آمدهای سیاسی و اقتصادی و امنیتی سرنوشت ساز نمی تواند صرفاً توسط دولت گرفته شود. از دلایل مهم دیگر مخالفان اقدام یک جانبه دولت اسرائیل و بدون همراهی متحد استراتژیک آن، دولت آمریکا، است. نه فقط بخاطر ابعاد اقدام و ریسک آن، بلکه هم چنین بدلیل پی آمدهای منفی مناسبات فی مابین اسرائیل و متحد استراتژیک و حیاتی آن. از همین رو داشتن تضمین حمایت آمریکا برای چنین اقدامی ضروری است. از دیگر استدلال های مخالفین آن است که این حمله در صورت موفقیت تنها به تعویق کوتاه مدت برنامه هسته ای ایران منجر خواهد شد و نه فقط قادر نیست کل تأسیسات رژیم را نابود کند، بلکه چه بسا موجب تقویت عزم آن برای شتاب بخشیدن به ساختن سلاح هسته ای و بیرون کشیدن آن از زیر نظارت و کنترل آژانس و پیمان های موجود خواهد گردید. علاوه بر این ها هیچ کسی نمی تواند از ابعاد و دامنه برافروخته شده چنین جنگی ارزیابی درستی ارائه دهد. مسأله فقط کوبیدن تأسیسات هسته ای نیست. بلکه در پی آن نابود کردن پایگاه های موشکی و هوایی و... وزیر ساخت ها مطرح است. واکنش های متقابل می تواند به طور زنجیره ای زنجیره ای موجب گسترش دامنه جنگ در منطقه و دخالت آمریکا و سایر پی آمدهای دیگر بشود.

پاسخ جناح جنگ طلب به این انتقادات و بویژه به اقدام یک جانبه همان عبارت "خطرایران هسته ای بیش از هر خطر دیگری است"، و این که کشورشان در مسائل مربوط به امنیت اش تنها به خودش تکیه می کند، است. اما همانطور که اشاره شد پی آمدهای این مسأله فقط به اسرائیل و امنیت آن مربوط نمی شود و دارای نتایج عمیقاً گسترده منطقه ای و جهانی است و جناح مخالف، تقلیل آن به مسأله بین

اسرائیل و ایران را خطای مهلك محور جنگ طلبان می داند. ناگفته نماند تا آنجا که به منازعات بالائی ها در اسرائیل و جناح های مختلف آن برمی گردد، آنها بطورکلی نه منکرخطر ایران هسته ای هستند (گرچه بقول خودشان برخلاف جناح جنگ طلب شمشیراین خطرهنوز به گردن اسرائیل نرسیده است ولاجرم فوری نیست) و نه بطورکلی مخالف جنگ. بلکه اساس انتقادشان، مخالفت با اقدام یک جانبه اسرائیل است و در برابرآن از دولت فعلی می خواهند که بجای حمله یک جانبه، خواهان تضمین از دولت آمریکا برای ممانعت از هسته ای شدن ایران، حتی به قیمت حمله نظامی بشوند. این را هم باید اضافه کرد که دولت کنونی اسرائیل نسبت به اهمیت واکنش آمریکا بی اعتنا نیست و در واقع بر جلب حمایت ضمنی آن و یا مشارکت و یا حتی کشاندن آن به جنگ در صورت وقوع آن امید بسته است(در واقع کنارکشیدن و بیطرف ماندن آمریکا در چنین جنگی با توجه اتحاد استراتژیکی اش با اسرائیل و نیزاهمیت منطقه و منافع آمریکا شق بعید به حساب می آید). هم چنانکه بخشا به حمایت فعال محافل نیرومند غیردولتی و چراغ سبز امثال رامنی ها که در سفر اخیرش حمله یک جانبه اسرائیل را قابل درک اعلام کرد، دلگرم است. می دانیم که دولت آمریکا بارها اعلام کرده است که دست یابی ایران به سلاح هسته ای خط قرمز آمریکا است که برای جلوگیری از آن به هر اقدامی دست خواهد زد. از همین رو اختلاف در ارزیابی از میزان پیشروی ایران و درجه خطر است. در همین رابطه است که دولت اسرائیل تمرکز اصلی خود را بر روی پیشرفت هسته ای ایران و نزدیک شدن آن به نقطه قرمز از یکسو و شکست تلاش های دیپلماتیک از سوی دیگر گذاشته است.

علاوه بر شکاف درونی طبقه سیاسی و نظامی حاکمه در اسرائیل، فشار از پائین یعنی روزنامه نگاران و نویسندگان و بطورکلی روشنفکران و نیروهای چپ و مترقی و یا لیبرال-دموکرات و مهمتر از همه مخالفت بخش مهم و روبه گسترده ای از افکار عمومی مردم عادی اسرائیل با جنگ و حمله به ایران نیز وجود دارد. اکثریت زحمتکشان اسرائیل که هم اکنون نیز زیر فشارهای سنگین اقتصادی و سیاست های نئولیبرالیستی دولت قرار دارند جنگ را وسیله تباهی و فقر بیشتری دانند. سخنان هشدار دهنده اخیر داوید گروسمن نویسنده آزادیخواه اسرائیل مبنی بر وقوع رخدادی که سرنوشت مردم را برای همیشه دگرگون می کند یکی از جلوه های فعال مخالفت افکار عمومی است.

گروسمن درسرخان خود مردم را به ابراز مخالفت فعال و تظاهرات علیه جنگ فراخوانده است. فراخوانی که در زمانی کوتاه با تظاهرات هفتگی در مقابل خانه وزیر دفاع پاسخ مثبت گرفت و نشان داد که افکار عمومی به جد نگران ماجراجویی و سیاست های جنگ طلبانه مقامات دولتی است. هم چنانکه اعتراضاتی هم چون کمپین "معنای 300 نفرکشته" که اشاره طنز وار به تخمین تلفات ناچیز حامیان جنگ است، نشان می دهد که در جامعه اسرائیل زمنیه های یک جنبش نیرومند صلح و مخالف با جنگ وجود دارد.

"فرصت طلایی" و وسوسه بهره گیری از آن

همانطور که اشاره شد زمامداران اسرائیل بر این نظرند که یک فرصت طلایی و گذرا و برگشت ناپذیر برای حمله پیشگیرانه در فرجه زمانی چندماهه تا آبان ماه -موعدا انتخابات آمریکا- با در نظر گرفتن همه عوامل و اوضاع فصلی، برای حمله نظامی وجود دارد که باید از آن بسود منافع و اهداف کلان اسرائیل و از جمله منهدم کردن محور ایران و سوریه و حزب اله و برخی نیروهای فلسطینی، با حمله به حلقه اصلی آن- ایران- سود جست.

عوامل شکل دهنده و یا تهدید کننده این "فرصت طلایی":

- گسترش جنگ داخلی در سوریه و تقویت احتمال سرنگونی دولت اسد متحد استراتژیکی رژیم اسلامی وهم چنین فضای عمومی بحران و تحولاتی که منطقه دستخوش آن است

- سیاست انتقال تأسیسات هسته ای ایران به تونل ها و پناهگاه های زیرزمینی و دشوار شدن نابودی آنها با اتکاء به تسلیحات موجود اسرائیل. در حالی که به گمان زمامداران کنونی با تکیه به تجربه حمله به عراق و سوریه می توان تأسیسات کنونی را ویزان ساخت و گرنه در فرصت دیگر اسرائیل به تنهایی قادر به انجام آن خواهد شد.

- دولت اسرائیل با سیاست او باما مبنی بر کارآبودن دیپلماسی و فشارهای تحریمی در بازداشت رژیم ایران از مقاصد هسته ای به شدت مخالف است و از همین رو در تلاش است تا از فرصت کارزار انتخاباتی برای جلب حمایت دولت آمریکا و پیشبرد اهداف خویش نهایت بهره را ببرد. ضمن آن که عملاً از سوی محافل قدرتمند دیگر آمریکا و از جمله جناح رقیب او باما- رامنی- چراغ سبز حمله را دریافت کرده است.

- از نظر فضای عمومی نیز اسرائیل بر این نظر است که ضربه زدن به ایران موجب رضایت کشورهای عرب و رقیب منطقه ای شده و با توجه به حضور نیرومند آمریکا در منطقه، جمهوری اسلامی چندان امکان جنگ افروزی متقابل را ندارد. ضمن آنکه جنگ می تواند موجب تقویت دوقطبی ایران و کشورهای منطقه شده و با تحت الشعاع قرار دادن دوقطبی اسرائیل و اعراب بسود منافع استراتژیک اسرائیل است. هدف فوری نابودی تأسیسات هسته ای و تضمین انحصار هسته ای توسط اسرائیل به مثابه قدرت برتر منطقه است و کمتر پی به آمدهای محتمل دیگری اندیشد.

- از جنبه ای دیگر، اسرائیل نگران کندشدن و یا شل شدن روند فشارهای جهانی به رژیم ایران است. چراکه می داند دنیای غرب دستخوش بزرگترین بحران های اقتصادی و اجتماعی است و این فشارها وارده به دولت ایران بیشتر با اقدامات و ضرب و زور یک جانبه آمریکا بر کشورهای دیگر انجام شده است که اکنون با مخالفت شدید نه فقط بلوک شانگهای (و روسیه و چین و یا بریکس) مواجه است، بلکه در کشورهای اروپائی نیز تردیدهای نسبی به مؤثر و مفید بودن محاصره نفتی و اقتصادی بیشتر احساس می شود. چنانکه گشایش ها و توافقات نفتی و بیمه ای اخیر کشورهای چون ژاپن و کره و هند و چین که از خریداران اصلی نفت ایران هستند و در عین حال از رقبای اقتصادی اروپا و آمریکا بشمار می روند نمونه ای از این شل شدن است. بر اساس همین داده هاست که اسرائیل معتقد است فشار دیپلماسی و فشارهای اقتصادی شکست خورده و قادر به تغییر عزم جمهوری اسلامی در ساختن سلاح هسته ای نیست.

به ارزیابی فوق باید دو نکته زیر را اضافه کرد

نخست آنکه دولت اسرائیل هم مثل هر دولتی منافع و برنامه حداقل و حداکثر دارد. برنامه حداکثر او جنگ و نابودی تأسیسات ایران است، اما از این نکته نیز غافل نیست که با کوبیدن بر برنامه حداکثر خود است که می تواند حمایت بیشتر دولت آمریکا و دیگر قدرتهای غربی را به دست آورده و فشارهای جهانی نسبت به رژیم ایران را تشدید نماید. اتخاذ تحریم های اخیر توسط دولت آمریکا و نیز نازشست 70 میلیون دلاری آمریکا به اسرائیل، نمونه هایی از آن هست.

دیگر آنکه اسرائیل در نواختن طبل جنگ به طرز چشمگیری تنهاست و صدای نیرومندی در همراهی با آن در جهان و کشورهای غربی و در خود آمریکا دیده نمی شود. حتی اکثریت یهودیان آمریکائی با آن مخالفند. گرچه چندان با مخالفت آشکار و فعال هم مواجه نیست) و البته مواضع فوق ارتجاعی و ماجراجویانه جمهوری اسلامی یکی از عوامل اصلی آن است) و از قضا یکی از خواستههای مخالفان جنگ در خود اسرائیل، پایان دادن به سکوت دولتهای غربی نسبت به اقدامات جنگ طلبانه دولت اسرائیل است. با اینهمه اصرار دلتمردان اسرائیل بر جنگ و کوشش کشاندن آمریکا به آن، موجب گردیده که دولت آمریکا صراحتاً ولوبه صورت نرم، مخالفت خود را اعلام نماید و روزنامه نیویورک تایمز تاکتیک کشاندن آمریکا به جنگ از سوی اسرائیل را اقدامی موزیانه و خطرناک عنوان می کند. بزعم آنها اقدام اسرائیل می تواند حتی تلاش های تا کنونی علیه رژیم ایران و وفاق جهانی علیه آن را با شکست مواجه کرده و مواضع جمهوری اسلامی را در داخل و منطقه و جهان تقویت کند. و چه بسا جمهوری اسلامی نیز آن را به نوعی برکت آسمانی برای نجات خود بداند. گرچه تحقق این سناریو هم قطعی نیست و به عوامل گوناگون و پیچیده ای مشروط است که گردآمدنش کارآسانی نیست. اما شق های دیگر و از جمله سناریوی سیاه و یا حتی سیاه تر دیگری نیز می تواند مطرح باشد که هم اکنون نمونه اش را در سوریه -جنگ داخلی و کشتار و تباهی بی حد و حصر آن- در مقابل خود داریم. آن چه که قطعی است از دل جنون جنگ و حمله هرچه بیرون بیاید، دموکراسی و رهائی از استبداد بیرون نخواهد آمد. برای نیروهای واقعا دموکرات نفی جنگ و مداخله قدرتهای بزرگ، و نفی رژیم اسلامی از هم جدا نا پذیرند.

نتیجه گیری:

الف- با توجه به شکاف گسترده در میان طبقه سیاسی و حاکمه اسرائیل

و نیز نارضایتی رو به تزاید افکار عمومی، و به خصوص مخالفت دولت آمریکا، و علیرغم آنکه امیدوار است که دولت آمریکا در صورت جنگ او را تنها نخواهد گذاشت و این البته دور از واقعیت هم نیست، با توجه به جمیع عوامل دخیل در حمله، نهایتاً دولت اسرائیل بعید است که بتواند بدون جلب نظر مساعد دولت آمریکا و چراغ سبز آن، ولو به صورت غیررسمی مبادرت به ریسک عظیم حمله یک جانبه به ایران نماید.

پ- با این همه وسوسه تثبیت خود به مثابه قدرت برتر و انحصاری منطقه، سودای حذف دشمنان خود از صفحه گیتی که مردم اسرائیل و ایران و منطقه باید تاوانش را پس بدهند و شاید جمهوری اسلامی هم در آرزوی چنین نعمتی آسمانی باشد، وجود دارد و مقابله با آن همانطور که داوید گروسمن فراخوان داده است، نیازمند گسترش اعتراضات مردمی و یک جنبش ضد جنگ گسترده است که باید با همه توان به تقویت آن همت گماشت. بدون چنین جنبش مستقل و رهائی بخش این سناریوهای سیاه خواهند بود که فرادستی خواهند یافت.

26-05-91 2012-08-16

بیانیه کا نون نویسندگان ایران درباره زمین لرزه آذربایجان شرقی

عصر روز شنبه بیست و یکم مرداد دو زمین لرزه آذربایجان شرقی را x لرزاند. حاصل آن تاکنون صدها کشته و هزاران زخمی، مصدوم و بی خانمان بوده است. ویرانی صد در صدی بعضی روستاها و خرابی گسترده ای که در منطقه به بار آمده گوشه ی دیگری از این فاجعه است. کا نون نویسندگان ایران به بازماندگان این رویداد تلخ عمیقاً تسلیت می گوید و خود را در اندوه مردم آذربایجان شرقی شریک می داند.

نخستین بار نیست که با لرزش زمین هزاران نفر از هستی ساقط می

شوند و تا سالیان دراز بار پیامد های فجیع آن را به دوش می کشند. اما لرزش زمین بیش از آن که دلیلی بر ویرانی باشد، گواه سستی بناهایی است که در اغلب موارد انسان های زحمتکش را در خود جای داده اند. در چنین شرایطی کودکان و مردان و زنان جان می سپارند نه از آن رو که طبیعت زمین زیر پایشان را به لرزه در می آورد بلکه از آن رو که سقف بالای سرشان از مقاومت و استحکام لازم برخوردار نیست، سقفی که نشان شرایط غیرانسانی اقتصادی و اجتماعی و بی توجهی درازمدت حکومت نسبت به مردم زحمتکش است. مردم زلزله زده ی آذربایجان، همچون مردم بسیاری مناطق دیگر، قربانی این شرایط و این بی توجهی هستند و گرنه زمین لرزه هایی به مراتب قوی تر نیز نمی تواند آسیب جدی به کسی بزند.

همه به یاری زلزله زدگان بشتابیم و آن ها را در راه دشواری که دارند یاری دهیم. نگذاریم که با درد و رنج خود تنها بمانند. باشد که محبت ما مردم مرهمی باشد بر زخم های آنان.

کانون نویسندگان ایران

۲۳ مرداد ۱۳۹۱